

هم بملاحظه یا ترس از معویه تورا بپذیرد هتک حرمت پیغمبر میشود زیرا تو بطور قطع
پسر ابوسفیان نیستی چه آنحضرت فرموده است

الولد للفراش وللعاهر الحجر

فرزند متعلق بصاحب فراش است و نصیب زانی سنک خواهد بود .

- حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بعد از استلحاق باستناد همین خبر صحیح
عمل معاویه را مشعر بر اینکهمیه زن عبید بوده و با بوسفیان زنا داده و بز یاد حامله و متولد
شده پس زیاد پسر ابوسفیان است رد کرده و فرموده است ما بحکم اسلام زیاد را پسر
عبید میدانیم .

از این جریان معلوم میشود که ام حبیبیه تا زمان قدرت فوق العاده برادرش معویه
حیات داشته و از زمان وفات پیغمبر تا ابتدای این دوره سی سال طول کشیده و ام حبیبیه
معصومه نبوده است که با هر پیغمبر تا زمان مرگ معتکف خانه خودش باشد احتمال زیاد
می رود که باصرار معویه برادرش بشام مسافرت کرده و در همین شهر داعی حقر البیک گفته
و در همین محل دفن شده باشد .

والله اعلم بحقایق الامور

ابوشجاع روزراوری محمد بن حسین بن محمد بن عبدالله بن

ابراهیم است که ملیتش معلوم نیست نه بعرب او را نسبت داده **هشتمین معلم تاریخی**
و نه از اقوام دیگر معرفی کرده اند و از کلمه روزراور که وطن **ابوشجاع وزیر**
او معرفی شده میتوان استنباط کرد که ابوشجاع ایرانی و روز از **عباسیان**

کلمات زائده مستعمله در فرس قدیم است و راور یکی از نقاط جنوبی ایران در کرمان
میباشد که حالیه هم نام خود را حفظ کرده و یا اینکه روزراور نقطه از خوزستان که
فعلا در نقشه ایران باین نام باقی نمانده است میباشد.

ابوشجاع با اینکه در عداد وزراء آل عباسی است در سلك صلحاء و علماء عهد
خود منظوم بود و در فنون مختلفه دید طولائی داشت و در کمال تاسف نامه دانشوران که
بوسیله جمعی از فضلاء بنام کشور تالیف شده بملیت و مذهب ابوشجاع اشاره ای ندارد و

فرهنگ دهخدا هم بهمان طرز بدون کم و زیاد نقل نموده است .

مطابق روایت عزالدین در کتاب کامل ابوشجاع دراهواز متولد شده واز مکتب شیخ ابواسحق فقیه شیرازی استفاده نموده و بر کتاب تجارب الامم شرحی نوشته و مردی عفیف و عادل و نیکوسیرت و کثیرالخیر بوده و علاوه بر معرفت باین کتبه ملقب بلقب ظهیرالدین و تاریخ تولدش سال ۴۳۷ و بنام شهر اصلی خود اشتهار یافت .

ابوشجاع بمناسبت اینکه پدرش ابو یعلی در دستگاه خلافت القائم بالله عباسی خدمت داشت او نیز بدربار خلافت راه پیدا کرده و تا مقام وزارت تدریجاً ارتقاء یافت و مرجع خدمات و مصدر مهمات امور گردید .

و مبدء آن چنین است که ابونصیر قشیری از بصره وارد بغداد شد و در مدرسه نظامیه مجلس وعظی برپا داشت و بر مذهب اشاعره تکلم مینمود و نصرت آن مذهب میکرد و چون طریقه اشاعره تعریضاتی بر حنابله دارد فرقه حنبلی بر او شوریده و ازدحام و اجتماعی بزرگ ترتیب داده به بازار و مدرسه نظامیه حمله نموده و جمعی رامقتول و مجروح نمودند و جماعت دیگری از مذاهب عامه غیر حنبلی بطرفداری ابونصر قشیری قیام کرده و با حمایت اعیان بغداد بر حنابله تاختند و در نتیجه فتنه‌ای بزرگ برپا گردید و ماجری بنظام الملك وزیر که در اردوی ملکشاه در اصفهان متوقف بود گزارش گردید .

و فخرالدوله بن جهریزیر خلیفه متهم گردید که در شعله ور کردن آتش فتنه تأثیر و تحریک داشته است لذا نظام الملك بغضب آمده و توهین بابونصر را در مدرسه نظامیه در حالیکه فرزندش مؤید الملك در مدرسه حاضر بود توهین بخود دانست و سعدالدوله گوهر آئین را که سابقاً شحنة شهر بغداد و معزول شده و مردی سخنگیر بود مجدداً بشحنگی بغداد برگزید و بمقتدی بالله فرزند القائم بالله که بعد از پدرش بخلافت برگزیده شده بود پیغام داد که باید فخرالدوله را معزول و تمام آل جهریزیر مورد سیاست قرار گیرند .

خلیفه که در زمان آل بویه و سلاجقه مختصر قدرتی نداشت امر وزیر سلجوقی را اجرا نمود و برای اینکه شخص بی طرفی که نسبت به هر دو مذهب تعصب نداشته باشد مرجع و وزیر خلیفه گردد ابوشجاع که خود از دیران درباری بود و کسی بمذهب او

پی‌نبرده بود بوزارت انتخاب‌گردید این واقعه با اواخر سال ۴۶۹ تصادف داشت ولی این وزارت دولت مستعجل بود زیرا عمیدالدوله فرزند فخرالدوله که سابقاً دامادخواجه نظام‌الملک بود خود را باردوی ملک‌شاه رسانیده و بجای زن فوت شده خود یکی از نوادگان نظام‌الملک را بنکاح گرفته و آنقدر حیل بکار برد که فرمان عزل ابوشجاع را از نظام‌الملک گرفته و به بغداد مراجعت کرد.

خلیفه مقتدی بالله که نفوذ و قدرتی نداشت بناچار ابوشجاع را از وزارت معزول و متصدی دیوان مراسلات خود کرد و وزارت بر عمیدالدوله جهیری قرار گرفت و در این جریان بحدی برای ابوشجاع سعایت کردند که نظام‌الملک او را بدربار ملک‌شاه احضار کرد اما مقتدی بالله بخط خود بوزیر نوشت که مزاحم این مرد صالح و متقی نشود و از او اغماض نماید و میتوان حدس زد که اتهام ابوشجاع ارفاق و رعایت حال فرقه شیعه اثنی عشریه بوده که او در حال اضطراب فرق عامه استفاده کرده بوده است.

وخواجه نظام‌الملک امر خلیفه را اطاعت نمود و او را مکرماً ببغداد عودت داد زیرا جرمش فقط رعایت عدالت بود که نمیگذارد نسبت بشیعه اثنی عشری تعدی شود و او را طرفدار اهل بیت و مخالف عامه معرفی نموده بودند.

در سال ۴۷۶ مقتدی بالله از عمیدالدوله رنجید و ابوالفتح مظفر بن رئیس الروساء را وزیر خود قرار داد و در شعبان همان سال خلیفه ناچار بخلع ابوالفتح و نصب ابوشجاع شد زیرا رعایت تساوی و عدالت از وزراء عامه یعنی پیروان مذاهب اربعه نسبت بشیعه بلکه در بین فرق خودشان نیز عملاً ممتنع بود و عادت کرده بودند.

که از هر فرقه که وزیری انتخاب شد علاوه بر راندن فرقه شیعه که دشمن مشترك خود میدانستند فرق دیگر را هم مورد تجاوز و تعدی قرار دهند اما ابوشجاع با اینکه مظنون بود که شیعه اثنی عشری باشد هیچوقت یکی از افراد شیعه را بر افراد عامه ترجیح نداد و در حقوق واجب و قضاء بین آنان تفاوتی قائل نشد

و موقع جلوس مجدد ابوشجاع بر مسند وزارت از طرف شعراء فریقین و عموم مردم تظاهرات زیادی شد و مردم اظهار شادمانی کردند که با وزیری عادل و عالم سروکار

دارند (درج اشعار مدایح مفصل است لذا خودداری شد) .

عمادکاتب اصفهانی در کتاب جریده العصر خود مینویسد .

که دوره وزارت ابوشجاع بهترین دوره‌ای بود که مقررات دین و قانون شریعت حضرت سید المرسلین ص کاملاً معجزی میشد و در امور الهی کسی فرصت ملامت ابوشجاع را نیافت و دو لئین عباسی و سلجوقی سعادت وافی داشتند و برکت بر رعیت در کمال وفور و امنیت بطور اکمل حکمفرما و مردم در کمال آسایش و صحت بدون یاس و ترس مشغول کارهای خود بودند و برای خلافت حشمت و احترام او ائیل دوره بنی عباس تجدید شد ابوشجاع در نیکوئی خط و انشاء بهترین فرد دوره خود بود و در لطافت سخن اعجاز داشت و هر مخالفی را بازبان ملایم بگفته خود جلب مینمود .

محمد بن عبدالملک همدانی در تاریخ خود نوشته که ابوشجاع در عزت اهل دین سعی وافی داشت و با ظلمه با عدل رفتار میکرد و بمجازات های غیر متناسب با تقصیر آن طور که معمول از منه قدیمه بود نمیپرداخت و هر روز تايك يا چند آیه از قرآن عظیم مینوشت و آنچه میسر بود قرائت نمیکرد از خانه خارج نمیشد و صدقات و اجبه خود را کاملاً تادیه مینمود و حاجتمندان مطالب خود را نوشته و در خانه او میانداختند و فوراً عمال ابوشجاع برفع حاجات آنان که غالباً فقراء و ایتام بودند قیام مینمودند .

ابوالفرج می نویسد که ابوشجاع در موقع قیام بوزارت دارای هشتاد هزار دینار نقد بود و در زمان وزارت تمام آن مال را در راه خدا بفقراء و محتاجین انفاق نمود بعلاوه عایدات املاک او که در دست ابوجعفر بن حرفی و ده نفر دیگر جمع آوری میشد ذخیره نشده و در طریق خیر و صلاح جامعه جداگانه مصرف میشد .

بنقل صاحب تجارت الامم از مناقب ابوشجاع آن است که هر روز بعد از نماز صبح درد ریوان قضاء می نشست و منادی او ندا میکرد که شاکیان و مظلومین برای دادخواهی حاضر شوند .

و اگر ظالم از عمال سلطان یا خلیفه بود با ظالم درستی میکرد تا مردمان در طرح دعاوی خود از عمال دولت مرعوب نشوند باز ابوالفرج بن جوزی نقل کرده که یکی از

مخصوصان او گفت ابوشجاع یکروز دستور تهیه طبخ مخصوصی را داده بود و وقتی مطبوخ حاضر شد گفت در این شهر اشخاصی هستند که باین طعام مایل هستند و قدرت تهیه آن را ندارند لذا ظروف طعامها را بمساجد نقل کرده و درین فقراء تقسیم نمایند ابوشجاع از کبر و مناعت اکراه داشت و درصفت تواضع افراط کرده بود و هیچ وقت بر درب سرای خود حاجب نگماشت و واردین بدون منت در بان حضور وزیر را درک کرده و حاجات خود را انجام میدادند و موقع صدور حکم قصاص اولیاء دماء را احضار میکرد و حتی المقدور برای جلب رضایت آنان کوشش میکرد تا حکم اجراء نشود ولی در صورت عدم موفقیت بجلب رضایت ولی دم در اجرای حکم شرع مسامحه نداشت و این جوژی که خالی از تعصب نیست صریحاً اقرار دارد

که در تمام دوره وزارت ابوشجاع هیچ حکمی آمیخته بتعصب نشد و احکام قضاة ساده و بدون آلايش صادر و اجرا میشود

ابوشجاع در تمام عمر خود یکمرتبه بدخالت در امر شرع بتحریر علماء وارد شد و خلاف واقع بودن آن امر واضح گردید و زیر فوق العاده متاثر شد و آنچه توانست بکفاره آن اقدام کوشید و مادام العمر اظهار تاسف میکرد و تفصیل آن که ابدأ با مذهب شیعه امامیه سازگار نیست چنین است.

که در یکسال روز اول ماه رمضان با ۳۰ شعبان مورد اختلاف واقع گردیده و بعضی علماء متنفذ حکم کردند که ۳۰ شعبان است

وزیر به شیخ ابواسحق حربی که امام جامع باب المراتب بود پیغام داد که از نماز تراویح شب خودداری نماید و فردای آن روز در باب تونی لوزو شکر گزارده و مردم را مجبور بافطار کردند و اتفاقاً روز ۲۸ رمضان احتسابی از آن روز هلال ماه شوال آشکارا دیده شد و ثابت شد که روز شکر اول رمضان بوده است.

و معلوم میشود که وزیر بحکم علمای عامه در چنین محذوری گرفتار شده بود و الا در مذهب جعفری اثنی عشریه روزه يوم الشک جایز و نمازهای مستحبی با جماعت هم بدعت است و از دوره خلافت عمر بن خطاب این بدعت رسمیت یافت زیرا وقتی عمر

مردم را دید که نمازهای مستحبی را در شبهای رمضان بجماعت میگذارند گفت بدعت است ولی نیکو بدعتی است

و این امر در دوره عثمان نیز مجری شد اما همینکه خلافت بمولای متقیان علی علیه السلام رسید و مشاهده کرد که مردم نمازهای مستحبی را با جماعت میگذارند آنان را نهی نمود و فرمود این امر بدعت و حرام است ولی مردم قبول ننموده و بکار خود اشتغال داشتند .

حضرت امیرالمومنین علیه السلام با امام حسن مجتبی علیه السلام دستور فرمود که تازیانه را بردار و در مسجد بایست و مردم را با ضربت تازیانه از این امر حرام بازدار در این موقع بود که صدای ناله جمعیت بواغمرآه بلند شد و بالاخره بعد از خلافت آنحضرت مجدداً برویه زمان عمر بن خطاب عودت کردند

یعنی شبهای رمضان با جماعت نمازهای مستحبی را انجام میدادند اما راجع بروزه يوم الشك که طبق فتاوی علمای امامیه روزه داشتن مستحب است خود بخود واقع امر الهی احراز خواهد شد .

چه اگر ماه رمضان بود که امر واجب انجام شده و اگر ۳۰ شعبان بود که امر مستحب مؤکدی انجام شده بهر حال الزام مردم در چنین روزی با فطار مطابق با هیچ قاعده‌ای نیست و هیچ لزومی هم ندارد .

وزیر برای کفاره این ارتکاب گاوها قربانی و صدقات زیاد بدرویشان و محتاجین داد و بین خود و خداوند متعال متعهد شد که هیچ وقت در اینگونه امور دخالت ننموده و مردم را در امر دین خود آزاد گذارد یعنی اختلاف حاصله بین آراء علماء را با قوه قهریه دولتی حل ننماید چه هر کس باید خود تکلیف خود را تشخیص و اطاعت نماید.

واز رسوم مشومی که سابق معمول شده بود و ابوشجاع بر انداخت آن است که مردم در موقع بیع اجناس خود ناچار بودند بنام (کؤس) عشریه‌ای بپردازند و این امر بر مردم ناگوار بود و اسباب رکود معاملات و بیع و شراعی شد که متروک گردید دیگر آنکه چراغچی‌های بازارها و شوارع و هم چنین پاسبانان شب طبق معمول بایستی وجوهی بنام

عمال دولت از تجار و کسبه وصول کنند

و این امر هم موجب زحمت و اختلاف بین مامورین و مردم و باعث ایجاد غوغا بود که توسط ابوشجاع برانداخته شد و نیز از رسومی که با اصرار برقرار کرد طرز لباس اهل زمه بود که بعد در ممالک دیگر هم غیر از عراق اقتباس شد

و شاید این رسم تا پنجاه شصت سال قبل در تمام بلاد مسلمانان معمول بود. ولی اخیراً که با کمال تأسف ممالک اسلامی تحت نفوذ اجانب درآمدند این رسم بدخواه آنان متروک شده است.

دیگر آنکه در بعضی از بازارهای بغداد که غالب کسبه آن یهودی بودند روز شنبه تعطیل میشد و در بین این بازار اگر مسلمانی هم تجارتخانه داشت تعطیل می نمود. ابوشجاع این کار را شرکت مسلمانان در عید یهود دانسته و شدیداً مرتکبین را مجازات میکرد و حال آنکه مسلمانان ناچار تعطیل بودند زیرا در این روز ابداً رفت و آمدی در بازار مزبور نمیشد و مفتوح بودن دکانین نتیجه‌ای نداشت.

ابوشجاع در سال ۴۸۱ هجری فرزند خود ابو منصور رییس الدوله و نقیب النقباء را به نیابت وزارت مشترکاً برگماشت و خود عازم حج بیت الله الحرام گردید و اهالی حرمین را از جو دو سخا، خود برخوردار کرد و در اقامت مناسک حج با فقراء و مردم عادی مساوات میداشت و بهیچ وجه برای خود تشریفاتی ترتیب نداد.

هندو شاه در تجارب الامم میگوید که در دوره خلفاء آل عباس هیچ وزیری جز ابوشجاع و آل برمک منصوباً علی‌الوزارة حج نگذارده است.

میگویند در زمان وزارت ابوشجاع و بانی حادث شد و ادویه‌ای که اطباء وقت تجویز می نمودند نایاب گردید.

وزیر مقدار زیادی از ادویه لازمه تهیه نمود و دستور داد که بر حسب دستور اطباء مجاناً با اختیار مردم گذارده شود و اموال زیادی صرف خیرات و مبرات نموده و چندین مسجد بناء نمود و خطوط خوشنویسان را خریداری و پس از مدتی نگهداری فروخت و

صرف محتاجین مینمود .

ومیگفت چون خداوند فرموده که احب اشیاء خود را در راه خدا صدقه بدهید من از همه چیز بیشتر خطوط حسنه و نیکو را دوست دارم لذا آنها را فروخته و در راه رضای خدا صرف مینمایم.

ابن جوزی میگوید که ابوشجاع در طهارت و سوسه داشت و غالب وقت را برای شست و شو صرف میکرد ابوالوفاء بن عقده یکی از علماء که مذهبش را معرفی نکرده اند جزوهای در طهارت اشیاء مختلفه و دستوراتی که در شرع مبین دایر بر تسهیل این امر وارد شده قید کرد

و برای وزیر فرستاد و مخصوصاً تصریح کرد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با اعراب بدوی مصافحه میکرد و سپس از محل آبخور مسجد وضو میساخت و بنماز مشغول میشد و میدانست که حال آنان لاابالی گری است .

وزیر متنبه شده و قدری افکارش تسکین یافت باز در کتاب تجارب وارد است که که وقتی نزاع بین شیعه و سنی در گرفت و از حد اعتدال در گذشت و ده نفر متهم شدند که در ایجاد این فتنه مؤثر بوده و مردم را بنزاع تحریص کرده اند و خلیفه بوزیر گفت: باید این اشخاص بجزای عمل خود برسند اما وزیر جواب داد که :

من خون کسی را جز بحکم شریعت نخواهم ریخت مقتدی پیغام داد که تو هر کاری را بقضاء و حکم شرع احاله میکنی و این طریقه کشورداری نیست باید سرهنگان را بفرستی و خانه آنده نفر مفسد را که خود فرار کرده اند خراب کنی وزیر مخفیانه هر ده خانه را باقیمت عادله خریداری و بهاء پرداخت و سپس بنام سیاست صاحبان خانه آنها را خراب کرد .

ابوشجاع تا سال ۴۸۴ بهمین طرز که مطلوب خاص و عام بود دستگاه خلافت را گردانید و در آن سال بسعایت سعدالدوله گوهر آئین و ابن سمحاء یهودی که از طرف نظام الملك امور انتظامات و مالی بغداد را اداره می نمودند از وزارت معزول گردید جهت آن بود که ابن سمحاء یهود یکروز در بازار بمردی بوریاء فروش سیلی زد

و آن مرد مسلمان همچنان مشتی بر سر او بکوفت که دستارش بزمین افتاد و مامورین دولت او را گرفته و نزد وزیر بردند

ابوشجاع طرف مرد مسلمان را گرفته و گفت با اینکه ابن سمحاء نائب وزیر سلطان در گرفتن و جمع آوری خراج است ولی چون یهودی است حق نداشته که در بازار مسلمانان مسلمانی را بزند و مرد مسلمان هم تقاص کرده مجازاتی ندارد و او را رها نمود و این دو نفر بوزیر نوشتند که وقتی خبر فتح سمرقند به بغداد رسید وزیر بجای خوشوقتی این امر را انتقاد نمود و گفت

خبر فتح شهر مسلمانان بدست مسلمانان و کشته شدن و اسارت زنان و فرزندان جمعی مسلمان از دو طرف بشارت ندارد .

اگر یکی از شهرهای کفار بدست مسلمانان فتح شده بود باید شهر را آئین به بندیم و جشن بگیریم و کوس سعادت بنوازیم.

در اثر این سعایت ها سلطان و وزیرش بر عزل ابوشجاع جازم شده و بخلیفه اسمی صوری بیچاره دستور صدور فرمان آنرا دادند.

خلیفه فرمانی برای وزیر صادر کرد

که رای خلیفه اقتضاء کرده که شما از خدمت در دربار دست کشیده و در خانه خود بنشینید و عنایات شریفه خلیفه شامل حال تو در قرب و بعد خواهد بود.

ابوشجاع در خانه نشسته و جز ایام جمعه از منزل خود خارج نمیشد ولی چون وزیر مخلوع از خانه خارج میشد مردم بطرفداری او تظاهرات فوق العاده مینمودند و این امر مورد حسادت سعایت کنندگان اولیه بود از خلیفه خواستند که ابوشجاع از منزل خود خارج نشود و خلیفه از صدور چنین فرمانی خودداری کرد و گفت نمی توان مانع آزادی اشخاص گردید .

و ابن سمحاء یهودی که بدستور نظام الملك وزیر تاریخی عامه که از طرف نویسندگان شیعه بدون مطالعه مورد تجلیل واقع میشود پس از یاس از مقتدی بالله به نظام الملك رجوع نمود و بر حسب دستور وزیر مشهور سلجوقی ابوشجاع بیچاره در خانه

خود محبوس و محصور کردند و بعدهم بوطن اصلی خود تبعید گردید و مدتی هم در حله و نجف گذرانید و دعوت نظام الملک را در همراهی سفر مکه نپذیرفت و پس از چند که از این رویه ناراحت بود با اجازه خلیفه منفردا بجحار مسافرت کرده و در شهر مدینه الرسول مقیم گردید

گرچه ساعیان عامه و ابن السمحاء یهودی جز با کشتن ابوشجاع راضی نمی شدند ولی بواسطه موقعیت عالی که آن را در دربین عموم مردم داشت باین امر نائل نشدند ابوشجاع در مدینه مانند سایر خدمه مسجد بشمار می آمد

و حجره پیغمبر را مانند فراشان خدمت میکرد و حرماً جاروب میزد و حصیرها را می انداخت و بحفظ قرآن همت گماشت و موفق گردید و بیسر خود نوشت

که بنذر و شکرانه حفظ قرآن هزار دینار برای او صدقه بدهد و مقداری خود تادیه کرده ام حال خطوط ابن مقله را بفروش و نذر مرا ادا کن و پسر نیز اطاعت کرد و فضایل دیگری از ابوشجاع و آثار علمی و طرز بیان و شعری او را در کتب مختلفه درج کرده اند که از خوف اطاله کلام که قهراً ملالت آوراست سخن را کوتاه کردم.

بهر حال در سال ۴۸۸ در حرم حضرت رسول ص بدار عقبی شتافت رحمه الله بر نگارنده لازم است چند جمله از نویسندگان قدیم و جدید راجع بزنگانی این شخص گله نمایم
۱ - زنگانی ابوشجاع را فوق العاده مفضل نامه دانشوران نوشته و یکدسته از اشعار او را هم درج کرده و ابدأ بمذهب و ملیت او اشاره ننموده و مرحوم دهخدا هم در ذیل نام او همان شرح را بدون هیچگونه تحقیق دیگری با حذف اشعار در کتاب لغت نامه خود جمع کرده است و حال آنکه اگر ایرانی بودن نامبرده مسلم نباشد

بدلیل اینکه شاید روز او را همان راور کرمان نباشد و جائی بدین نام در عراق باشد چون محل تولدش در اهواز قید شده ممکن است در آن تاریخ محلی در نواحی خوزستان بدین اسم وجود داشته باشد و از قرائن چنین برمی آید

که ابوشجاع بطور قطع ایرانی است و انجمن نویسندگان ایرانی که در دوره سلاطین قاجار مامور نوشتن نامه دانشوران بودند

در این باب تصور کرده‌اند زیرا قطعاً آنان وسایل تحقیق بیشتری در این باب را داشته‌اند که حالیه در دسترس امثال بنده نگارنده نخواهد بود و مقصود از تالیف کتاب دانشوران در ایران در دستگاه دولتی احیاء و حفظ مفاخر ایران و ایرانیان بوده نه فقط قصه‌نگاری یا تاریخ‌نگاری بطور اجمال و ابهام

بنظر بنده این شخص از مفاخر شیعه است که دروزراء قدیم و جدید کمتر نظیر داشته و دلایل آن بطور واضح از خلال همین سطور هویدا است چه اولاً وقتی جماعت عامه برواعظ معتزلی می‌شورند و نظم شهر مختل می‌شود و هر دو دسته از فرق عامه بوده‌اند برای حفظ نظم متوسل بذیل عنایت این شخص می‌شوند

که از فرق عامه نبوده زیرا هیچ‌فردی از افراد فرق چهارگانه در موردیکه اختلاف بین خود آنان است محل اطمینان برای اشغال مقام شامخ وزارت نبوده است و شخصی خارج از مردم عامه لازم بوده که زمام امور را بدست بگیرد تا نسبت بمردم منازع بی طرف باشد و در این موقع ابوشجاع را انتخاب کرده‌اند

در حالی که زمام انتخاب وزیر خلیفه در دست نظام‌الملک وزیر ایرانی سلطان متعصب سنی بوده است (تعصب خواجه بکرات ثابت و ظاهر شده و با مردم شیعی لطف نداشته است).

ثانیاً وقتی که خاندان جهیر جلب رضایت نظام‌الملک را کرده‌اند و ابوشجاع از وزارت معزول شده مورد اتهام واقع و باردوی ملکشاهی جلب شده و سفارش خلیفه مستخلص شده است

چون ابوشجاع از فرق عامه نبوده داعی نداشته که یکی از آنان را تقویت کند قطعاً جرمش تقویت شیعه امامیه بوده که در این حال اضطراب عامه مورد استفاده قرار داده بود زیرا تاریخ هیچگونه نسبتی بایشان نداده است و بطور جزم مطلبی هم بوده که خلیفه از نظام‌الملک تقاضای اغماض میکند و جز رعایت حال فرقه اثنی‌عشریه چیز دیگری نمیتواند باشد والا تصریح میکردند.

اما نویسندگان معاصر خلفاء سنی مذهب و وزیر سلطان مقتدر متعصب سیاست

بموضوع تصریح نکرده اند و انجمن نویسندگان ایرانی شیعه ماهم عیناً نقل نموده و خود را بزحمت تحقیق نیانداختند .

ثالثاً بعد از اخراج از بغداد و رفتن بموطن اصلی تقاضای اجازه مسافرت بحج را مینماید و باین بهانه بجله شهر شیعه نشین آمده و متوقف میشود و بعد هم به نجف اشرف رفته و مدتی متوقف میشود.

وزیر معزول سنی را باشهر شیعه نشین که او را استهزا کنند چه کار بلکه این وزیر شیعه است که در حال اعتزال نزد دوستان صمیمی و هم مذهبان خود آمده و اطمینان دارد که با او خوب رفتار میکنند.

رابعاً هیچ فرد سنی اگر سیاسته بمرقد مطهر حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام احترام کند برای چند ساعت و یکروز است هیچ وزیر سنی مجاور قبر آن حضرت نمیشود مگر آنکه ارادتمند و شیعه آل عصمت و طهارت باشد.

خامساً دعوت خواجه نظام الملک را برای مسافرت بحج که قطعاً اگر قبول کرده بود قرین خواجه در هودج میشد قبول نموده و حتی بمعاذیری جواب نامه او را هم ننوشته است اگر ابوشجاع سنی مذهب بود و این اوضاع و احوال در اطراف او دور میزد دعوت خواجه را فوز عظیمی دانسته و فوراً استقبال میکرد.

و این عدم قبول و تعذر دلالت بر تنفر باطنی از نظام الملک دارد و شاید احتمال میداده که نظام الملک وجود او را در حله و نجف و راه مکه بطور انفرادی مضربحال دولت سلجوقیه سنی و خلافت عباسی میدانسته و بدین وسیله میخواست او را محترمانه تحت نظر نگاه داشته و مانع از تبلیغ مذهب شیعه و یا نحوه سلوکی که با او شده بشود و اگر این افتخار بیکی از اقران او در دوره حاضر داده شود حاضر است بهر عمل شوم و ننگ آوری تن در دهد و او به پشیزی خریداری نکرده است رحمة الله علیه رحمة واسعة

ارسلان بن عبدالله البساسیری که کنیه او ابوالحارث است و در زبان عربی شیر را ابوالحارث میگویند و در زبان ترکی ارسلان اسم شیر است و بهمین مناسبت این مرد که نژاد ترکی دارد

نهمین مروج
ابوالحارث بساسیری